



## امیر ناظمی\*

روزهای نخستی بود که در صندلی دولت می‌نشستم؛ در جلسه‌ای بودم با برخی دیگر از مسوولان (از نمایندگان دولت و مجلس) برای نسخه نهایی یک لایحه، وقتی شروع کردم به جنگیدن برای بخش خصوصی و آزادسازی داده؛ کسی از آن پیرمردها که می‌خواست همان ابتدا زهرچشم بگیرد، گفت: «چقدر خوب که بعضی‌ها اینجا سنگ کاسب‌ها و شرکت‌ها رابه سینه می‌زنند، این آقا دغدغه دولت و حاکمیت را ندارد!»

می‌خواست بگوید من نماینده منافع گروه‌ها هستم، می‌خواست بگوید کار دولت کنترل کسب و کارهاست، همان‌جایی که بدبینی به کسب و کار پیش‌فرض هر تصمیم‌گیری است! همان موقع حالم بد شد، از این نگاهی که داشتم، کوتاه نیامدم و با صدای بلند هوار کشیدم:

«وظیفه دولت‌ها حمایت از بخش کسب و کار است، من اینجا پول می‌گیرم تا حافظ منافع همه کسب و کارها باشم. بله من حافظ منافع تک‌تک‌شان هستم، از این حرف‌های شما هم نمی‌ترسم...»

آن شب اولین دعوی با صدای بلند را در یک جلسه عالی‌رتبه دولتی تجربه کردم. بیرون که آمدم هنوز ذهنم مشغول بود و اکنون نیز که بیش از یک‌سال می‌گذرد، ذهنم مشغول است. حالا خوب می‌دانم که چقدر در میان دولتی‌ها حمایت از منافع کسب و کارها ناپسند است، چقدر دولتی‌ها دوست دارند خودشان را پدرهای مهربانی ببینند که باید مواظب کسب و کارها، این شیطان‌ها، این زالوصفت‌هایی که خون مردم را می‌خورند، باشند!

## چارچوب‌بندی مساله

از نگاه دولت متداول و سنتی (یا همان حکمرانی کسب و کارکش)، ما با سه‌گانه‌ای روبه‌رو هستیم؛ آنها جامعه را چنین می‌بینند:

۱- کسب و کارها که به دنبال کسب منفعت خویش هستند؛ به دنبال خالی کردن جیب مردم.

۲- مردم یا همان مصرف‌کنندگانی که مثل پینوکیو ساده هستند و کسب‌وکارها مثل روباه مکار و گربه نره مدام آنها را گول می‌زنند.

۳- دولت که باید نقش حافظ منافع مردم را بازی کند و کسب‌وکارها را تنبیه کند!

این چارچوب‌بندی دولتی‌ها در ایران است. همه چالش هم از این چارچوب‌بندی آغاز می‌شود؛ یعنی فرض می‌کنند خودشان پاکیزگانی هستند که باید با مجوز دادن و امر و نهی و قیمت‌گذاری به ایفای نقش بپردازند تا مبادا کسب‌وکار خون مردم را در شیشه کند! آنها بیش از آنکه به دنبال رونق کسب‌وکارها باشند، به دنبال کنترل آنها هستند!

آنها هنوز وام‌دار اندیشه‌های چپ و توده‌ای هستند، همان‌جایی که هنوز از هر کسب‌وکار بزرگی بدشان می‌آید؛ دوست ندارند حتی با آنان جلسه داشته باشند، حتی اغلب رشد آنها را کنترل می‌کنند؛ همان چیزی که من اسمش را سال‌هاست گذاشته‌ام «جامعه شمشادی» یعنی جامعه‌ای که تاب بزرگ شدن کسب‌وکارهایش را ندارد و هر بزرگی را با قیچی کوتاه می‌کند. هر چیزی را بهانه می‌کند تا نگذارد کسی یا کسب‌وکاری از حدی بزرگ‌تر شود.

از دید من اما، حتما کسب‌وکار بخشی از مردم است. از دید من بخش دولت مستعد فساد است پس نباید فکر کند می‌تواند میان‌دار خوبی باشد. از دید من باید دولت کم و موثر مداخله کند (نمی‌گویم اصلا مداخله نکند). از دید من کار مدیر دولتی همین است که در برنامه روزانه‌اش زنگ بزند (یا پیام بفرستد) به کسب‌وکارها، حتی بی‌دلیل، حال و احوالشان را بپرسد، مشکلاتشان را پیگیری کند و با آنها ایده‌هایش را به اشتراک بگذارد، زنگ بزند به سایر مدیران دولتی و کار آنها را پیگیری کند، حتی اگر با همان نگاه چپ‌گرایانه این کار را ناپسند بدانند! بله، این حرف‌ها ما را به اندازه کافی عقب نگه داشته است؛ پس باید از آن عبور کنیم.

حتما هیچ مدیری آن‌قدر زمان ندارد که به همه زنگ بزند یا با همه جلسه بگذارد، اما لازم است پیگیر اخبارشان شود. ما باید از این تسلط چپ‌گرایی بر دولت و حکمرانی اقتصادی خود عبور کنیم. این گذار سخت است و جان‌فرسا. این گذار همان جایی است که خیلی از همکارانت هم شاید برایشان سنگین باشد، نشست و برخاست با کسب‌وکار.

ما برای توسعه چاره‌ای نداریم جز آنکه بفهمیم: کشوری بزرگ نمی‌شود مگر آنکه کسب‌وکارهای بزرگ داشته باشد! اقتصاد درست نمی‌شود مگر آنکه کسب‌وکارهایش فعالیت درست داشته باشند و حتی توسعه اجتماعی هم با کسب‌وکارهای بزرگ و به اتکای مسوولیت اجتماعی آنان ساده‌تر است. حتما ما با کسب‌وکارها راه توسعه را راحت‌تر خواهیم پیمود تا با دولت بزرگی که...!

اگر با خود روراست باشیم، دولت در ایران دوران مدرن (بعد از مشروطه) هیچ‌گاه همراه و تسهیل‌گر کسب‌وکارها تعریف نشده است، بلکه در برابر کسب‌وکار تعریف شده است؛ در برابر هر کسی که پول درمی‌آورد!

ما با آن جامعه توسعه‌یافته خیلی فاصله داریم، اما هنوز در دسترس است.

پ.ن: خیلی از دوستانم شکایت دارند که چرا این حرف‌ها را می‌نویسی، چرا می‌گویی؟ به نظرم ناسزا شنیدن اشکالی ندارد وقتی چاره‌ای نیست جز آنکه راهی را باید پیمود!

\*معاون وزیر ارتباطات

دنیای اقتصاد